

## سازمان ملل متحد و

## جنگ خلیج فارس\*

آکن جیمز

ترجمه حمید اسلامی زاد

روز ۲۰ اوت ۱۹۸۸ در جنگ خلیج [فارس] آتش بس برقرار شد. با برقراری آتش بس گروه ناظران نظامی جنگ ایران و عراق (یونیمگ) \*\* متشکل از ۳۵۰ افسر غیر مسلح از ۲۴ کشور، کار خود را آغاز کرد. وظیفه اصلی این گروه کمک به حفظ صلح در طول خط ۷۰۰ مایلی آتش بس بود که تقریباً در طول خط مرزی بین المللی میان دو کشور قرار داشت. همچنین قرار بود در مرحله بعدی نیروی دریایی کوچکی در چارچوب یونیمگ تشکیل گردد تا در برخی مناطق حساس در ناحیه شط العرب به عملیات گشت زنی بپردازد. این رود از به هم پیوستن دو رود دجله و فرات تشکیل شده و بخشی از طول این رود تا مصب آن در خلیج [فارس] مرز مشترک ایران و عراق را تشکیل می دهد. تجدید نظر در این بخش از مرز، از جمله مسائلی بود که در سپتامبر ۱۹۸۰ به شروع جنگ منجر گردید.

تشکیل گروه ناظر سازمان ملل بحثهایی را در مورد توانایی سازمان ملل در عمل به عنوان یک سازمان حافظ صلح برانگیخت - مطمئناً تشکیل چنین گروهی، همانند موارد دیگر، سهم شایانی در حفظ صلح میان ایران و عراق خواهد داشت. ولی نکته اساسی آن است که چگونگی این مساعدت باید دقیقاً درک شود. لفظ «حافظ صلح» در سازمان ملل - و نتیجتاً در دیگر موارد - به غلط به کار برده می شود، به طوری که نیروهای «حافظ صلح» در واقع صلح را «حفظ» نمی کنند؛ یعنی از نظر فیزیکی مانع بروز درگیری نمی شوند، بلکه با رضایت و همکاری طرفین درگیر به آنها کمک می کنند تا

\* این مقاله از مجله Naval Forces اقتباس و ترجمه شده است و نویسنده آن آکن جیمز، استاد و رئیس دپارتمان روابط بین الملل دانشگاه Keele ایتالیاست.

توافق خود را برای حفظ آرامش به اجرا درآورند.

به عنوان مثال واحد دریایی حافظ صلح، در شرق صحرای سینا مستقر است که به سازمان ملل وابسته نبوده و نیروها و ناظران چند ملیتی\* نامیده می‌شود. این واحد از تعدادی کشتی مین روب تشکیل می‌گردد و وظیفه آن حفظ آزادی کشتیرانی در تنگه تیران در دهانه خلیج عقبه است. بدیهی است که حضور دائمی یک کشتی مین روب در این تنگه نمی‌تواند از اجرای تصمیم نیروی دریایی یکی از طرفین اختلاف برای بستن خلیج (عقبه) ممانعت کند. در واقع حضور این کشتی‌ها به معنی آن است که مصر و اسرائیل اختلافات خود را حل کرده‌اند ولی ترجیح داده‌اند سگ نگهبانی جهت نظارت بر وضعیت در محل داشته باشند، سگی که می‌تواند با صدای خیلی بلند پارس کند ولی نمی‌تواند گاز بگیرد. یونیماک و نیروی دریایی، که احتمالاً تشکیل خواهد شد، نیز چنین نقشی دارند. البته از آنجا که ثبات روابط میان ایران و عراق خیلی کمتر از ثبات روابط مصر و اسرائیل است، احتمالاً وظیفه یونیماک بسیار دشوارتر از ناظران چند ملیتی خواهد بود.

#### حفظ اساسی صلح و حفظ جنبی آن

شاید بهترین اصطلاح برای چنین عملیاتی حفظ جانبی صلح\*\* باشد. شرط اساسی این عملیات رضایت و همکاری طرفین درگیری است و به همین دلیل نقش این نیروها نقشی وابسته و کمک جنبی به حفظ صلح می‌باشد. این شکل عملیات با آنچه که می‌توان حفظ اساسی صلح نامید، متفاوت است. در این شکل دوم در کنار ارائه راه حل از نیرو نیز استفاده می‌شود و با تحمیل حضور این نیروها در مناطق درگیری برای استقرار صلح دخالت مستقیم می‌شود. به عبارت دیگر این نیروها قصد دارند طرفین درگیر را وادار به اجرا و یا پرهیز از برخی اقدامات نمایند. آنان به جای پیشنهاد ارائه کمک، خواستار قبول آن هستند.

در مورد جنگ خلیج [فارس] این سؤال مطرح می‌شود که چرا سازمان ملل به عملیات اساسی حفظ صلح اقدام نکرد. در این برخورد دو دولت غیرمتعهد درگیر جنگی بودند که از نظر بسیاری از ناظران خارجی جنگی بی‌هدف بود. هیچ یک از دو ابر قدرت دخالت نزدیکی در جنگ نداشت\*\*\*. جنگ مدتها طول کشید و ضایعات و

\* MFO: Multi-national Forces and Observes.

\*\* Secondary Peacekeeping

\*\*\* صرفاً نظر نویسنده است - م.

تلفات بسیاری بر دو طرف وارد ساخت. شورای امنیت سازمان ملل بر این قول متفق بود که این جنگ باید متوقف گردد، ولی باز هم هیچ اقدامی صورت نگرفت. البته چنین اقدامی آسان نمی بود و از نظر انسانی، اقتصادی و احتمالاً دیپلماتیک گران تمام می شد. به این ترتیب عدم اتخاذ چنین اقداماتی، تا آنجا که به جنگ در خشکی مربوط می گردید، قابل توجیه بود. ولی در اواخر جنگ به دنبال حملات عراق و متقابلاً ایران به کشتی های تجارتی یکدیگر و کشتی های بیطرف در خلیج [فارس]، جنگ به یک آبراه بین المللی بسیار با اهمیت کشیده شد. عراق تلاش کرد با اخلاص در صادرات نفت ایران، توانایی این کشور را در تأمین هزینه مالی جنگ با مشکل روبه رو کند. از سوی دیگر ایران تلاش نمود در مقابل راههای دریایی کمک به عراق را قطع سازد. اغلب کشتی هایی که مورد حمله واقع شدند، دارای پرچم کشورهای دیگر بودند و حداقل به طور رسمی کشتی های بیطرف محسوب می گردیدند.

ممکن است این سؤال پیش بیاید که برای سازمان ملل حداقل این امکان وجود داشت که اقداماتی برای حمایت از تردد کشتی های بیطرف به اجرا گذارد، خصوصاً اینکه قدرتهای تجاری و دریایی عمده جهان در شورای امنیت حضور داشتند، واقعاً در نظر اول و حتی با توجه بیشتر اوضاع برای اقدام قاطع سازمان ملل مناسب به نظر می رسید. یک نیروی دریایی در منطقه مستقر می گردید و به طرفین درگیر اخطار می کرد که با هرگونه حمله مقابله خواهد شد و در صورتی که حمله موفقی از جانب هر یک از آنان صورت بگیرد، به حملات تلافی جویانه علیه پایگاههایی که حمله از طریق آنها صورت گرفته است، مبادرت خواهد شد. بنابراین چنین نیرویی علاوه بر واحدهای دریایی، به نیروی هوایی قدرتمندی احتیاج داشت، زیرا در این بخش از صحنه جنگ نیروی هوایی عراق برگ برنده این دولت را تشکیل می داد. تشکیل چنین نیرویی به هیچ وجه خارج از توان اعضای اصلی سازمان ملل نبود. ولی طرح تشکیل و استقرار چنین نیرویی جهت حمایت از تردد کشتی های بیطرف به این بن بست مواجه شد. در اینجا نیز عدم اقدام، دستور کار روز بود.

#### بحث در مورد نیروی سازمان ملل

از نظر اصولی هیچ دلیلی برای عدم تشکیل چنین نیرویی از سوی سازمان ملل و یا حداقل تشویق و مشروعیت بخشیدن به آن وجود نداشت. البته این نیرو با نیرویی که قبلاً تحت عنوان حافظ صلح تشکیل می شد، شباهت بسیار ناچیزی داشت. چرا که حالت

میان‌ه‌ای بین نیرویی که به همکاری طرفین درگیر متکی است و نیرویی که قصد دارد طرفین درگیر را وادار به اطاعت و پیروی از مسیر خاصی نماید، وجود ندارد. ولی توسل به زور در خلیج [فارس] نه تنها عملیات واقعی حافظ صلح - در مقابل سابقه غلط ایجاد شده - بلکه در چارچوب نقشی بود که مؤسسين سازمان ملل برای آن قائل شده بودند. چرا که در سال ۱۹۴۵ سازمان ملل به عنوان ابزاری شناخته می‌شد که اتفاق پیروزمند دوران جنگ را همچنان به پیش می‌برد و نه تنها شکست خوردگان، بلکه دیگر کشورها را نیز در صورت توافق اعضا، کاملاً تحت کنترل نگاه می‌داشت. آنان بزودی نشان دادند که نمی‌توانند تقریباً بر روی هیچ چیزی به توافق برسند. ولی امید و ایده اولیه آن بود که سازمان ملل تهدید و اعمال قدرت کند. خلیج [فارس] فرصت بسیار مناسبی را برای احیای این نظر ایجاد کرد.

بحث دیگری که در دفاع از تشکیل نیروی حافظ اساسی صلح از سوی سازمان ملل ارائه می‌شد، آن بود که جامعه بین‌المللی به حفاظت از تردد کشتی‌های بیطرف علاقه‌مند است (این نکته به طور کامل در حقوق سنتی جنگ منعکس شده است). بنابراین چنین اقدامی را می‌بایست سازمانی که مبین منافع مشترک جامعه دول می‌باشد، انجام دهد. البته این بدین معنا نیست که سازمان ملل لزوماً مبین دقیق این منافع و راضی‌کننده همگان باشد. نکته آن است که وقتی از منافع مشترک بحث به میان می‌آید، این بحث در راستای نقش سازمان ملل می‌باشد و در این مورد خاص حمایت بالنسبه گسترده‌ای از این نقش وجود دارد.

و باز بحث دیگری که در حمایت از ایفای نقش سازمان ملل وجود داشت، در مورد سیستم نامتعادل حمایتی بود که عملاً پایینتر از حد رضایت بخش بود. تقریباً شش کشور خارج از محدوده خلیج [فارس] از تردد کشتی‌ها حمایت می‌کردند و از همان ابتدا معلوم ساختند که یک سیستم واحد، حتی در چارچوب وظایف موجود، اقتصادی‌تر و کارآمدتر است. در اینجا نیز به خاطر تفاوت در چگونگی حمایت، وضعیت غریبی به وجود آمده بود. برای مثال نیروی دریایی انگلیس از کشتی‌هایی که در انگلیس به ثبت رسیده بودند و یا در ملکیت اتباع انگلیس قرار داشتند محافظت می‌کرد. از سوی دیگر آمریکا تا اواخر جنگ تنها از کشتی‌هایی که در آمریکا ثبت شده بودند حمایت می‌کرد. بعداً به کشتی‌های آمریکا اجازه داده شد که به درخواست کمک کشتی‌های بیطرف که در نزدیکی آنها هستند پاسخ دهند. ولی این اقدام وسعت چندانی به نقش آمریکا نمی‌داد و وضعیت مجموعاً بسیار شکننده بود. ایجاد هماهنگی از طریق تشکیل

یک نیروی سازمان ملل اقدامی بسیار مطلوب بود.

چنین نیرویی همچنین منافع بسیاری را از طریق عمومی کردن سیستم حمایت به دنبال داشت. کشتی‌های بسیاری در طول خلیج [فارس] بالا و پایین می‌روند و روزانه حدود ۸۰ کشتی از تنگه هرمز عبور می‌کند. ولی به دنبال تصمیم امریکا مبنی بر گسترش نسبی دامنه پوشش خود، تنها کشتی‌هایی که در کشورهای به ثبت رسیده بودند که نیروی دریایی آنها در خلیج [فارس] حضور داشت، و یا احیاناً برخی کشتی‌هایی که در مالکیت اتباع این کشورها قرار داشتند، می‌توانستند نسبت به حمایت آنها امیدوار باشند. این بدان معنی است که بسیاری از کشتی‌ها بدون کمک می‌ماندند.

ایجاد یک سیستم فراگیر و عمومی حمایت از کشتیرانی در خلیج [فارس] سطح امنیت برای تمامی کشتی‌های بیطرف را افزایش می‌داد؛ چرا که اگر مهاجمان تصور می‌کردند که هر حمله آنان دفع خواهد شد و به فرض در صورت موفقیت حملات تلافی جویانه‌ای را به دنبال خواهد داشت، در عملیات خود درنگ می‌کردند. در این هنگام نیروهای دریایی دوطرف درگیر در جنگ در موقعیتی نبودند که با یک واحد نظامی مصمم، متشکل از قدرتهای عمده جهان مقابله کنند. بنابراین هدف اصلی این نیروی حافظ صلح سازمان ملل با صرف تشکیل آن تا حد زیادی برآورده می‌شد. و نیز چنین اقدامی یک مورد منحصر بفرد از تأثیر سازمان ملل در تشنج‌زدایی در موقعیتهایی از این قبیل محسوب می‌گردید.

نهایتاً با توجه به اینکه عملاً تمامی دولتها عضو سازمان ملل بوده و هدف اصلی این سازمان حفظ صلح بین‌المللی می‌باشد، مشروعیت یک نیروی وابسته به سازمان ملل برای چنین اقدامی، بیشتر از واحدهای اعزامی از برخی کشورها بود. البته در اینجا بحث بر سر این نیست که اقدامات این کشورها مشروع بود یا خیر، بلکه بحث بر سر آن است که در این زمینه «سازمان ملل» ابزار اولی برای اجرای این مقصود شمرده می‌شود. از نظر جهانی، اقدام یک واحد وابسته به سازمان ملل در مقایسه با اقدامات انفرادی برخی کشورها تأثیر مثبت بیشتری دارد. بدین ترتیب برخی از کشورهای کوچک که واحدهایی را به خلیج [فارس] اعزام داشته بودند، از نظر دیپلماتیک و حتی شاید از نظر نظامی، از اینکه در چارچوب نیروهای سازمان ملل عمل کنند، احساس آرامش بیشتری می‌کردند. و حتی قدرتهای بزرگ دریایی نیز ترجیح می‌دادند در صورت لزوم عملیات تلافی جویانه، بخشی از نیروهای سازمان ملل باشند، چرا که توجیه مؤثر عملیات تلافی جویانه انفرادی می‌تواند بالنسبه مشکل باشد. از سوی دیگر در صورتی که

عملیات تلافی‌جویانه را یک نیروی وابسته به سازمان ملل به اجرا می‌گذاشت، چنین اقدامی براحتمی به عنوان پاسخی از جانب جامعه بین‌المللی قابل توجیه بود.

### مدلهایی برای خلیج [فارس]

اقدام سازمان ملل در اجرای عملیات اساسی برای حفظ صلح در خلیج [فارس] می‌توانست یکی از سه حالت زیر را دربر گیرد. در حالت اول، شورای امنیت سازمان ملل می‌توانست به یک یا چند کشور این اختیار را بدهد که از جانب سازمان ملل وارد عمل شوند. مشابه چنین حالتی را هنگامی که سازمان ملل اقدام رودزیا مبنی بر اعلام یکطرفه استقلال را در سال ۱۹۶۵ محکوم کرد، شاهد بودیم. به دنبال این اقدام از تمامی اعضای سازمان ملل درخواست شد از صدور نفت و فراورده‌های نفتی به رژیم شورشی خودداری کنند. مسیر اصلی رسیدن نفت به رودزیا، که در خشکی محصور شده بود، خط لوله‌ای بود که از بندر بیره\* در موزامبیک - که در آن زمان در کنترل پرتغال بود - به این کشور می‌رسید. بنابراین هنگامی که در آوریل ۱۹۶۶ دو نفتکش با محموله‌ای که به نظر می‌رسید برای رودزیا حمل می‌کنند در نزدیکی بندر بیره لنگر انداختند، شورای امنیت از انگلیس خواست در صورت لزوم با استفاده از قدرت مانع پهلو گرفتن این نفتکشها گردد. این اقدام به محاصره بندر بیره منجر گردید که در ابتدا توسط یک ناو هواپیما بر اعمال می‌شد و بعدها دو ناو با حمایت هواپیماهای دوربرد جای آن را گرفتند. این عملیات گشتی در سال ۱۹۷۵ با اعطای استقلال از جانب پرتغال به مستعمره افریقای شرقی اش خاتمه یافت.

در مورد خلیج [فارس] لازم بود سازمان ملل چنین مسئولیتی را به بیش از یک کشور واگذار نماید؛ چرا که شش یا هفت عضو سازمان ملل از قبل در منطقه حضور داشتند و از کشتی‌های خود در آنجا حمایت می‌کردند. و بدون شک از آنها خواسته می‌شد عملیات خود را کاملاً با یکدیگر هماهنگ سازند و نیز احتمال داشت به آنان اجازه داده شود علاوه بر پرچم ملی خود، پرچم سازمان ملل را بر فراز کشتی‌هایشان به اهتزاز در آورند. ولی با وجود این شورای امنیت سازمان ملل در قبال این نیروها هیچ گونه مسئولیتی نداشت و تنها شرایطی را که تحت آن چنین اختیاری واگذار شده بود، تعیین نموده و به طور مرتب مأموریت این نیروها را تمدید می‌کرد و دبیرخانه سازمان ملل نیز



در مورد این نیروها هیچ گونه مسئولیت اداری به عهده نداشت. این حالت دقیقاً به معنی اقدام برخی کشورها به نام «سازمان ملل» بود.

حالت دوم اقدام اساسی برای حفظ صلح و اقدام یک کشور واحد جهت اداره یک نیروی واحد بین المللی به نمایندگی از طرف سازمان ملل بود که بدین ترتیب نیروی تشکیل شده در مقایسه با حالت اول سازماندهی بسیار بهتری داشت، ولی سازمان ملل در مقایسه با حالت اول نقش بیشتری نداشت. تنها مورد مشابه این حالت با حالت پیشین زمانی بود که سازمان ملل در سال ۱۹۵۰ نیروی جنگی خود را تشکیل داد. در این مورد پس از آنکه شورای امنیت از تمامی اعضای سازمان ملل درخواست کرد که به کره جنوبی کمک کنند، از آنان خواست واحدهای نظامی خود را در اختیار فرماندهی واحد امریکایی قرار دهند. شورا بدین دلیل توانست دست به چنین اقدامی بزند که در آن زمان اتحاد شوروی شورای امنیت را تحریم کرده بود. امریکا نیروی سازمان ملل را که دارای واحدهای دریایی بود تشکیل داد و همین دولت بود که کنترل نیروها را در دست داشت، نه سازمان ملل. جنگ به دنبال برقراری آتش بس در سال ۱۹۵۳ متوقف شد ولی نیروهای سازمان ملل تحت فرماندهی امریکا همچنان در کره حضور داشتند. علی رغم اینکه در این مورد دو ابرقدرت دارای منافع بوده و مستقیماً در درگیری ها نقش داشتند، ولی همچون الگوی ارائه شده برای خلیج [فارس]، نیروهای سازمان ملل آغازگر درگیری ها نبودند.

حالت سوم اقدام اساسی سازمان ملل در خلیج فارس آن بود که این سازمان خود تمامی نقش را برعهده بگیرد. این نیرو مشروعیت خود را از شورای امنیت، که حکم تشکیل آن را صادر می کرد، می گرفت. دبیرکل سازمان ملل از کشورهای عضو می خواست که کشتی های لازم را در اختیار سازمان بگذارند و نوع این کشتی ها را خود انتخاب می کرد. یک فرمانده از جانب سازمان ملل تعیین می شد که طی دوران عهده داری این سمت، موقعیت ملی خود را ترک کرده و عملاً به یک مقام دبیرخانه سازمان ملل تبدیل می شد. او مسئول استقرار و فعالیتهای این نیرو بود و مقررات مربوط به چگونگی عملکرد این نیرو را مطابق با حکمی که شورای امنیت صادر کرده بود، تعیین می نمود. این فرمانده در مقابل دبیرکل مسئولیت داشت و دبیرکل نیز به نوبه خود به شورای امنیت گزارش می داد. شورای امنیت مسئول آن بود که در دوره های زمانی مشخص تصمیم بگیرد که آیا مأموریت این نیرو را تمدید کند یا به مأموریت آن خاتمه بخشد. کشتی های شرکت کننده در ترکیب این نیرو می بایست پرچم سازمان ملل را

احتمالاً همراه پرچم ملی به اهتزاز درمی‌آوردند. قانون حاکم بر امور پرسنل مستقر بر روی هر کشتی همان قانون کشور تأمین کننده کشتی می‌بود و بدون شک در زمینه مسائل پرسنلی و مسائلی این چنین تماس کشتی با وزارت دفاع کشور متبوع حفظ می‌گردید. ولی از آنجا که کشتی تحت فرماندهی عملیاتی سازمان ملل قرار داشت، سلسله مراتب فرماندهی مستقیماً از فرمانده منصوب دبیرکل به فرمانده کشتی ابلاغ می‌شد و سازمان ملل مسئول تأمین هزینه‌های این نیرو بود.

این روشی بود که سازمان ملل تقریباً در عملیات جانبی حفظ صلح اجرا می‌کرد. اجرای این طرح در عملیات حفظ اولیه صلح در خلیج [فارس] نیز بدون اعمال تغییرات اساسی امکان پذیر بود و تنها برخی مسائل می‌بایست با جزئیات بیشتری مشخص می‌گردید. تأمین هزینه‌های مالی چنین نیرویی در مقایسه با هزینه‌های یک نیروی زمینی کوچک، پیچیده‌تر بود. باید مسئله چگونگی پرداخت غرامت و خسارات جانی و مالی دقیقاً پیش بینی می‌شد. این مسئله که سازمان ملل می‌تواند به یک کشتی پرچمی بدهد که به طور موقت جای پرچم اصلی آن را بگیرد، بحث‌های پیچیده‌ای را به دنبال می‌آورد. و از این قبیل مسائل بسیار پیش می‌آمد. ولی درک اصل تشکیل یک نیروی کاملاً وابسته به سازمان ملل آسان است و در صورت وجود اراده سیاسی، مشکلات بعدی نمی‌توانست مانع اجرای این طرح گردد.

#### مخالفت‌های ملی با نیروی سازمان ملل

به هر حال ایجاد هرگونه نیروی دریایی سازمان ملل مستلزم تصمیم شورای امنیت جهت تشکیل این نیرو و نیز تأمین کشتی‌های لازم بود. موفقیت این نیرو در عملیات حفظ اساسی صلح مستلزم شرکت کشتی‌های هر دو قدرت عمده دریایی در آن بود. یکی از دو قدرت (اتحاد شوروی) در نیمه دوم سال ۱۹۸۷، دو یا سه بار خواستار تشکیل چنین نیرویی گردید. ولی قدرت دیگر که ایالات متحده باشد، روشن ساخت که از این ایده حمایت نمی‌کند و انگلیس نیز اینچنین موضعی ابراز کرد. باید به خاطر داشت که هر دو دولت غربی یادشده می‌توانستند با استفاده از حق وتو در شورای امنیت، از تصمیم‌گیری شورا در این مورد جلوگیری کنند.

دلایل انگلیس و امریکا برای عدم حمایت از این طرح آنچنان ضعیف بود که می‌توان تمامی آنها را پوچ تلقی کرد. آنها استدلال می‌کردند که سازمان ملل فاقد یک نیروی دریایی می‌باشد. البته سازمان ملل چنین نیرویی نداشت اما هدف این طرح آن



بود که چنین نیرویی برای سازمان تشکیل شود. و نیز گفته می‌شد که سازمان ملل نمی‌تواند درگیر جنگ شود. البته این صحیح است که سازمان بنابر دلایل شناخته شده، به تهدیدهایی که نسبت به صلح وارد می‌شوند، این‌گونه پاسخ نداده است، ولی منشور سازمان در مورد احتمالات، از جمله احتمال استفاده از نیروی دریایی، بسیار بحث می‌کند. و امریکا و انگلیس نمی‌توانند نقش خود را در نیروهای سازمان ملل، که در دهه ۱۹۵۰ به گره اعزام شدند، فراموش کرده باشند.

در این زمان مشکلات تشکیل یک نیروی دریایی بین‌المللی نیز مطرح شده بود و بالطبع مشکلاتی به دنبال داشت. ولی برای امریکا و انگلیس که خود قبلاً در دو نیروی دریایی وابسته به سازمان ملل شرکت داشته‌اند، بی‌معنی بود که از این مسئله تصویری بزرگ بسازند. علاوه بر این در اوایل دهه ۱۹۶۰، بحثهایی جدی پیرامون تشکیل یک نیروی دریایی هسته‌ای در ناتو مطرح شده بود که به گفته کندی، رئیس‌جمهور وقت امریکا، «از نظر مالکیت و کنترل واقعاً چندجانبه بود». طرح تشکیل نیروی چندجانبه\* حاصلی دربرداشت، ولی تا آنجا پیش رفت که به‌طور تجربی پرسنل یک کشتی را از ملیتهای مختلف تعیین کردند. گماردن پرسنل از ملیتهای مختلف جوهره اصلی طرح نیروی چندجانبه بود. در این مورد همچنین می‌توان به این نکته اشاره کرد که در اوایل سال ۱۹۸۸، انگلیس همراه هلند و بلژیک برای یک واحد مین روب مشترک در خلیج [فارس] طرحی تهیه کرد. در اینجا مشکل تشکیل نیروی دریایی بین‌المللی نیز لاینحل به نظر نمی‌رسید.

سرانجام مخالفت بدین شکل مطرح می‌شد که اقدام شورای امنیت باید معطوف به خاتمه بخشیدن به کل جنگ باشد. ولی هیچ دلیلی وجود نداشت که چرا تقدم بخشیدن به این هدف می‌بایست مانع از تشکیل نیروی سازمان ملل جهت حفاظت از تردد کشتی‌ها تا زمان خاتمه جنگ گردد. سستی این ادعا تنها مؤید این مطلب است، که مخالفت با ایده تشکیل نیروی دریایی سازمان ملل، ریشه در جای دیگری دارد.

### دلایل اصلی مخالفت

پنج دلیل برای مخالفت غرب با اقدام سازمان ملل جهت حفظ صلح در خلیج

[فارس] وجود داشت. تنها یکی از این دلایل به طور مشخص مورد اشاره قرار گرفته است، ولی استنتاج و دلایل دیگر از موضعگیری کلی دول غربی نسبت به این درگیری مشکل نیست. این دلایل به ترتیب اهمیت ذکر می‌شوند.

دلیل اول که به طور رسمی به آن اشاره شده است نگرانی از افزایش نقش اتحاد شوروی در خلیج [فارس] را از طریق نیروی سازمان ملل در برمی‌گیرد. اتحاد شوروی یکی از اعضای شورای امنیت بوده و دارای نیروی دریایی بزرگ و منافع ویژه خود در منطقه می‌باشد و نمی‌توان بدون شرکت این کشور برای عملیات اساسی حفظ صلح در این منطقه نیرویی متصور شد؛ زیرا چنین تصوّر می‌شد که شرکت اتحاد شوروی در نیروی سازمان ملل به موضع این کشور در خلیج [فارس] مشروعیت می‌بخشد و این امر با منافع غرب مغایر بود.

این استدلال احتیاج به مذاقه بیشتری دارد. خلیج [فارس] به طور کلی یک آبراه بین‌المللی است و شوروی با دارا بودن مرز مشترک ۵۰۰ مایلی خود با ایران فاصله زیادی با آن ندارد. بنابراین این ادعا که شوروی‌ها حق زیادی برای حضور در این ناحیه ندارند، بی‌معنی است\* . علاوه بر آن نظر کلی شوروی‌ها نسبت به جنگ خلیج [فارس] تفاوت زیادی با دیدگاه غرب نداشت. از این مقدمات می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که بحث در مورد شوروی یکی دیگر از بهانه‌هایی بود که غرب تلاش می‌کرد به وسیله آن لزوم ایفای نقش از جانب نیروهای سازمان ملل را خدشه دار سازد. ولی احتمالاً عده‌ای این استدلال را بدون هرگونه دلیل و یا از روی شعار پذیرفته‌اند. به همین دلیل این استدلال را در این بخش آوردم، اما به هر حال سستی این دلیل نباید نادیده گرفته شود.

دلیل دیگری که در بحث‌های مخالفت با تشکیل نیروی سازمان ملل اهمیت بیشتری داشت، افزایش خطری بود که متوجه کشتی‌های شرکت‌کننده در این نیرو می‌گردید. این دلیل بدون توجه به این نکته ارائه می‌شد که نیروی سازمان ملل می‌توانست حمله به کشتیرانی را در مقایسه با روشهایی که در حال اجرا بودند، با کارایی بیشتری متوقف کند. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که نیروی سازمان ملل با تحت پوشش گرفتن تمامی کشتی‌های بیطرف، در مقایسه با تمامی واحدهایی که به حمایت از کشتی‌های خود در خلیج [فارس] مشغول بودند، پهنه عملیاتی بسیار وسیعتری داشت. بنابراین اگر عملیات بازدارندگی موفق نمی‌شد میزان خسارات و تلفات افزایش

• این صرفاً نظر نویسنده است - م.

می یافت. زیرا دو طرف درگیر در جنگ از سلاحهای سهمگینی استفاده می کردند که می توان از موشکهای آگزوست و «کرم ابریشم» برای حمله از طریق هوا و زمین به کشتی ها نام برد.

دلیل سوم، مسئله مهم غرور ملی بود. در صورتی که به محض احساس نیاز به حمایت از کشتی ها، مسئله تشکیل نیروی سازمان ملل مورد بحث قرار می گرفت، این اقدام به عنوان پاسخ چندجانبه مفیدی به وضعیت موجود تلقی می شد. البته این نسبتاً روی خوش بینانه قضیه است؛ چرا که این سؤال باز هم پیش می آمد که چرا این وظیفه را کشورهای که دارای نیروی دریایی قدرتمندی هستند به طور انفرادی انجام نمی دهند. ولی با توجه به اینکه تعدادی از کشورها به طور انفرادی دست به اقدام زدند، انتقال این مأموریت به یک نیروی سازمان ملل از دید بسیاری نشانه آن بود که دولتهای مزبور قادر به حمایت لازم از منافع خویش نیستند. این انتقال نشانگر ضعف فیزیکی یا روانی آنان بوده و تا حد زیادی به احساسات آنان آسیب می رساند. علاوه بر آن، عکس العمل مردم نسبت به بروز چنین وضعی می توانست مشکلات داخلی ناخوشایندی را به دنبال داشته باشد.

دلیل چهارم که بیشتر از موارد قبل اهمیت دارد، مسئله مالکیت کشتی هاست. فرماندهان ناوگانها مایل نیستند کنترل خود را بر کشتی هایشان از دست بدهند، این نکته خصوصاً در مورد برخی از دولتهای ذیربط در قضیه ای که نیروی دریایشان از نظر اندازه و یا اهمیت کوچکتر شده است، صدق می کند. البته این قطع کنترل موقتی است. علاوه بر آن، با توجه به اینکه این نیرو تحت کنترل شورای امنیت بوده و امریکا، انگلیس و فرانسه هر کدام عضو دائم و دارای حق و تو در شورای امنیت هستند، بنابراین در واقع کشتی های این کشورها تحت کنترل خودشان می ماند. همچنین تماس نزدیک میان وزارت دفاع کشورهای صاحب کشتی با کشتی هایشان همچنان حفظ می شود.

ولی شکل رسمی این طرح بدین صورت بود که کشتی ها تحت کنترل عملیاتی یک سازمان جهانی قرار داشتند، و این شکل رسمی فقط در حد تشریفات نبود. دستورات روزانه دیگر از سوی امرای کشور متبوع صادر نمی شد. علاوه بر آن، یک دبیرکل پرویی مسئولیت کل اداره نیرو را برعهده داشت، او احتمالاً یک مشاور سریلانکایی را انتخاب می کرد و فرمانده این نیرو به عنوان مثال از نیروژ تعیین می شد و شاید یک افسر از بین افسران آلمان شرقی سمت جانشین فرماندهی را عهده دار می گردید. این طرح برای نیروی دریایی کشوری که کشتی هایشان را از قبل در خلیج [فارس] ه

کرده بودند، سناریوی جالبی نبود. آنان ترجیح می دادند که مطمئن باشند کشتی هایشان تحت فرماندهی خودشان باقی می ماند و شاید بر تشکیل یک فرماندهی مشترک چندملیتی پافشاری می کردند.

ولی فرماندهان ناوگانها هر اندازه که قدرتمند باشند، بازهم تحت فرمان دولت خود قرار دارند. بنابراین اگر این دولتها در مورد تشکیل یک نیروی سازمان ملل مصمم بودند، آنان هم مجبور به تسلیم می شدند. این وضعیت توجه را به دلیل پنجم معطوف می دارد که مهمترین دلیل عدم گیرایی طرح تشکیل نیروی سازمان ملل در نزد انگلیس، امریکا و برخی کشورهای غربی دیگر می باشد. این دلیل همچنین روشن می کند که چرا اتحاد شوروی آنقدر هم که تظاهر به دفاع از این طرح می نمود، خواستار اجرای آن نبود.

#### آثار سیاسی تشکیل نیروی سازمان ملل

آنچه مسلم است نیروی سازمان ملل نمی توانست جز به طریقی که با منافع شناخته شده دول غربی متضاد است، رفتار نماید. هر چند شورای امنیت در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ با صدور قطعنامه ای که مورد تأیید تمامی اعضا قرار گرفت خواستار برقراری آتش بس در جنگ شد، ولی همانند هفت سال گذشته هیچ اسمی از متجاوز به میان نیاورد. بنابراین هر نیرویی که بخواهد از تردد کشتی های بیطرف حمایت کند، باید کشتی ها را در برابر حملات هر دو طرف درگیر حفاظت کند.

ولی این تقریباً به طور حتم به زیان عراق تمام می شد؛ چرا که این حملات عراق علیه صادرات نفت ایران بود که روی هم رفته ایران را وادار به حمله سوی کشتی های بیطرف نمود. اگر از این نوع حملات عراق جلوگیری می شد، ایران نیز احتمالاً مایل بود فعالیت های خود را، علی رغم این واقعیت که بخش عمده ای از کالاهایی که وارد خلیج [فارس] می شد به طور غیرمستقیم به عراق حمل می گردید، متوقف سازد.

ولی عراق طرفی بود که غرب از آن طرفداری بسیار قابل توجه ای می کرد. البته این طرفداری به هیچ وجه نتیجه موافقت ذاتی با دولت عراق نبود، بلکه از این واقعیت ناشی می شد که غرب بیش از هر چیز نگران آن بود که ایران نمی بایست این جنگ را ببرد. چرا که انتظار آن می رفت که مبارزه طلبی انقلابی رژیم فعلی ایران در صورت پیروزی بر عراق، گسترش بیشتری پیدا کند و این امر آسیب بسیاری بر منافع غرب وارد می ساخت. ذخایر عظیم و آسیب پذیر نفت در منطقه خلیج [فارس] از جمله نقاطی می باشند که غرب به آنها احتیاج دارد. غرب همچنین به بازارهای منطقه خلیج [فارس]

به عنوان ابزاری نگاه می کند که از طریق آنها می تواند گردش دلارهای نفتی را که در اختیار دولتهای خلیج [فارس] می باشند، حفظ کند. بنابراین سیاستهای غرب در جهت حفظ ثبات منطقه خلیج [فارس] و آزادی کشتیرانی در تنگه هرمز قرار گرفته است. چشم انداز پیروزی ایران، تمامی زنگهای خطر دوام این منافع را به خطر انداخت. اتحاد شوروی نیز علی رغم همه تلاشی که برای جلوگیری از عصبانیت ایران به کار می برد و نیز از آنجا که تأمین کننده اصلی سلاح برای عراق به شمار می رفت، باید بشدت از فکر پیروزی ایران نگران شده باشد.

گردش غرب (و شرق) به سوی عراق در سال ۱۹۸۷، هنگامی که امریکا با تعویض پرچم تعدادی از نفتکشهای کویت موافقت کرد، بروشنی معلوم گردید. این حرکت خصوصاً هنگامی عملی شد که دولت امریکا اطلاع یافت که کویت و اتحاد شوروی در مورد تغییر پرچم پنج نفتکش کویتی به توافق رسیده اند و قرار است از امریکا خواسته شود تعویض پرچم شش نفتکش دیگر را بر عهده بگیرد. امریکا فوراً پیشنهاد نمود که آماده است پرچم هر ۱۱ نفتکش را تعویض کند. کویت این پیشنهاد را پذیرفت ولی موضع خود را با اجاره سه نفتکش شوروی و جلوگیری از ورود ناوهای امریکایی به آبهای سرزمینی خود، متعادل ساخت. کویت همچنین تلاش کرد بر بیطرفی خود در جنگ تأکید نماید. ولی عملاً تردیدی نبود که گرایش بسیار زیادی به سوی عراق داشت و این امر برای مثال از این واقعیت معلوم می شد که کویت یکی از نقاط عمده ترانزیت محموله های بود که به مقصد عراق حمل شده بودند. بدین ترتیب حرکت امریکا (و شوروی) در حمایت از کویت، نشانگر تمایل سیاسی خود این کشورها بود. با توجه به این مسائل بود که تشکیل یک نیروی مؤثر وابسته به سازمان ملل، هر چند از تعداد زیادی از نفتکشهای غرب، که نفت ایران را به بازار حمل می کردند، حمایت می کرد ولی در جهت منافع غرب نبود. اگر شورای امنیت سازمان ملل ایران را متجاوز اعلام نموده بود و از تمامی دولتها خواسته بود مانع معاملات تجار خود با ایران شوند، این تصویر دچار تغییرات اساسی می شد؛ چرا که در این صورت نیروی سازمان ملل آشکارا به سود عراق عمل می نمود، ولی موانع سیاسی عمده ای بر سر راه چنین اعلامی وجود داشت که عمده ترین مانع این واقعیت بود که هرچند ایران طی چندین سال طرف سرسخت جنگ بوده ولی این عراق بود که مسئولیت عمده شروع جنگ را در سال ۱۹۸۰ بر عهده داشت. بنابراین در چارچوب این ملاحظات سیاسی امکان تشکیل نیروی اساسی حافظ صلح از سوی سازمان ملل وجود نداشت.

## نقش یونیم‌گ

هیچ یک از نکاتی که در بالا به آنها اشاره شد، نباید به معنی کم‌اهمیت شمردن گروه ناظری شمرده شود که سازمان ملل در اوت ۱۹۸۸ تشکیل داد. عملیات حفظ جنبی صلح به معنی عملیاتی نیستند که از مطلوبیت کمتری برخوردارند، بلکه این عملیات برای وضعیت خاصی طراحی شده‌اند که در آن طرفین درگیری تصمیم بر توقف جنگ را داشته و یا به عبارتی تمایلی به جنگ ندارند. در چنین وضعیتی عملیات حفظ اساسی صلح لزومی ندارد و این عملیات در عوض توأم با همکاری و بیطرفی است، که مورد نیاز است.

براین اساس یونیم‌گ در ابتدا تلاش خواهد کرد خط آتش‌بسی را که در طول خط درگیری برقرار شده است، حفظ نماید. سپس شاید بتوان از این گروه انتظار داشت به عقب‌نشینی نیروهای مسلح هر یک از طرفین، که در خاک دشمن سابق خود مستقر هستند، کمک نمایند. عقب‌نشینی خصوصاً می‌تواند مسئله‌ساز باشد و کمک یک ناظر بیطرف بسیار ارزشمند است. پس از عقب‌نشینی، گروه تلاش خواهد کرد از طریق ممانعت از اقدامات تحریک‌آمیز و تحدید آثار ناشی از حوادث احتمالی، آتش‌بس ایجاد شده را حفظ و تقویت نماید. نهایتاً ایده‌آل آن خواهد بود که گروه ناظر از دو طرف درخواست کند که نیروهای خود را تا اندازه‌ای از خط مرزی به عقب بکشند تا ناظران سازمان ملل بتوانند در نقاط لازم و ممکن در میان آنان به گشت‌زنی بپردازند. و اگر در شط‌العرب نیز واحد دریایی برای این گروه تشکیل شود، فعالیت‌های تسکین‌بخش مشابهی خواهند داشت.

همان‌طور که خصوصیت چنین مأموریت‌هایی شده، این گروه احتمالاً مدتی طولانی در منطقه مستقر خواهد بود؛ چرا که انتظار نمی‌رود تنش میان ایران و عراق به این زودی از بین برود. البته به نظر نمی‌رسد که تنشها مجدداً شدت پیدا کنند. در چنین شرایطی یونیم‌گ نقش خاصی نخواهد داشت و وظیفه آن کمک به دو طرف جهت زندگی در صلح است، نه باز داشتن آنان از جنگ.

بازداشتن دو دولت خصم‌گین از توسل به جنگ و یا جداساختن دو دولتی که یکی از آنها قبلاً جنگ را شروع کرده، در چارچوب اهداف عملیات اولیه (اصلی) حفظ صلح می‌گنجد که کلاً متفاوت با شکل دیگر است. این عملیات لزوماً فراتر از ظرفیت فیزیکی دولت‌ها نیست، ولی همان‌طور که تحلیل این مقاله نشان داد در برخی مواقع عملیات اولیه (اصلی) حفظ صلح فراتر از ظرفیت سیاسی دولت‌هاست؛ چرا که در دنیای



امروز دولتها براساس منافع شناخته شده خود عمل می کنند. اقدام محدود و خشن می تواند در این چارچوب مورد بررسی قرار گیرد، ولی درگیری همه جانبه برای خاتمه یک جنگ بی حاصل تلقی می شود. و حتی اگر دولت یک کشور وسوسه شود که جنگی را شروع نماید، بسیار محتاط خواهد بود؛ چرا که تسلیم این وسوسه شدن می تواند مشکلات دردناک داخلی و احتمالاً شرمساری بین المللی را به دنبال داشته باشد. اقدام اساسی برای حفظ صلح ایده بسیار مطلوبی است. ولی جامعه بین المللی فاقد همبستگی اجتماعی لازم جهت به کارگیری چنین طرحهایی است. دولتها تنها در شرایطی که مصالح خودشان به طور مستقیم و جدی در خطر بیافتد، آمادگی دارند اسلحه به دست بگیرند. در جنگ خلیج [فارس]، تنها دولتهای مجاور به مرز این وضعیت رسیدند.





پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی  
پرتال جامع علومو انسانی